

نگاهی نو به تاریخ بیهقی

دکتر شمس‌الدین نجمی^۱

چکیده

بیهقی تاریخ‌نگار بزرگی است که از چشم‌اندازی خاص، با هدفی ویژه و با رعایت اصول و معیارهای تاریخ‌نویسی، حوادث مهمی را که بر سرزمین ایران در دوره حکومت غزنویان گذشته است، با نظم زمانی و منطقی به تصویر کشیده است. مسلماً بیهقی فهمی خاص از تاریخ داشته و فلسفه ویژه‌ای را در حوادث تاریخی جستجو می‌کرده است و قانون‌مندی‌های حاکم بر آن را، ضمن تفسیر وقایع و سرنوشت حاکمان و قهرمانان خویش، به رشته تحریر کشیده و از رهگذر آن مؤلفه‌های مهم حکمت و فلسفه خود را بیان نموده است. در اندیشه بیهقی بیان سلسله‌وار وقایع، هدف یگانه و اصلی تاریخ‌نگاری نبوده است، هر چند که همین امر نیز به نوبه خود مهم و ارزشمند می‌باشد. بلکه علاوه بر این، او در صدد است با بررسی چگونگی و جرایب وقایع و بررسی جایگاه انسان در وقوع حوادث تاریخی، اثری از خود به یادگار بگذارد که از نظر فکری و رهنمودهایی که برای نوع انسان دارد، مفید باشد. در مقاله حاضر تلاش می‌شود نکات عمده نگاه بیهقی به وقایع و جنبه‌های برجسته فلسفه تاریخ او تبیین شود.

واژه‌های کلیدی: تاریخ بیهقی، فلسفه تاریخ، قانون‌مندی تاریخ، عبرت‌انگیزی، اعاده و تکرار، مقام و جایگاه انسان.

۱. عضو هیئت علمی دانشگاه شهید باهنر کرمان. (E-mail:sh.najmi@yahoo.com)

مقدمه

دوره حکومت غزنویان در بر دارنده وقایع دردآور و حادثه‌های جانکاهی برای مردم ایران است. سلسله غزنوی با شورش سبکتکین و ربودن حکومت از دست سامانیان آغاز شد و با حکومت سلطان محمود به اوج قدرت خویش رسید. وی با جنگ‌های به ظاهر مذهبی که به بهانه ترویج دین و حقیقت صورت پذیرفت، به غارت سرزمین هندوستان پرداخت و با سخت‌گیری‌های خود، زندگی را بر مردم ایران زمین و به‌خصوص شیعیان، بسیار سخت کرد (انوری، ۱۳۶۳: ۲۴). در *شاهنامه فردوسی*، ضمن نامه‌ای که از زبان رستم فرخزاد پرداخته شده، روزگار ایران تا چهارصد سال بعد، یعنی عصر سلطان محمود، پیش‌بینی شده است. در این نامه چنین آمده:

یکی نامه سوی برادر به درد	نوشت و سخن‌ها همی یاد کرد
نخست آفرین کرد بر کردگار	کزو دید نیک و بد روزگار ...
کزین پس شکست آید از تازیان	ستاره نگرده مگر بر زبان
بر این سالیان چارصد بگذرد	کزین تخمه گیتی کسی نسپرد
شود بنده‌ای بی‌هنر شهریار	نژاد و بزرگی نیاید به کار
از ایران و از ترک و از تازیان	نژادی پدید آید اندر میان
نه دهقان نه ترک و نه تازی بود	سخن‌ها به کردار بازی بود
زبان کسان از پی سود خویش	بجویند و دین اندر آرند پیش

(*شاهنامه*، ۱۹۶۶، ج ۹: ۳۲۰-۳۱۳)

پس از درگذشت سلطان محمود، درگیری‌های فرزندان وی (مسعود و محمد) بر سر فرمانروایی آغاز شد. مسعود با غلبه بر محمد به سلطنت رسید و پس از کسب تأیید از سوی خلیفه عباسی، به اوج قدرت خویش دست یافت. دربار او مرکز فساد بود؛ توطئه‌ها و دسته‌بندی‌های «پسریان» و «پدریان» علیه یکدیگر موجبات سرنگونی و مصادره اموال و قتل دولت‌مردان محمودی و به تعبیر بیهقی «پدریان»، گردید: «وی چنان سرمست قدرت است که در جنگ‌ها و لشکرکشی‌ها جز به رأی خویش کار نمی‌کند و چون شکست می‌خورد و رسوایی به بار می‌آورد، جبرانش را از وزیر و دیگر

دیوانیان چشم می‌دارد و سرانجام، این همه را باید مردم بینوا با پرداخت مالیات‌های روزافزون و توان‌فرسا تاوان دهند و به همین دلایل است که مردمی که به گواهی بیهقی «بر خون این ملک تشنه بودند»، رفته رفته از مسعود روی گردان شدند و مقدم سلجوقیان را به نیشابور خوش آمد گفتند، و هنگامی که به دست غلامی زر خرید کشته شد، همان مردم تشنه، خدای را سپاس گفتند.» (روان‌پور، ۱۳۶۵: ۱۷).

بیهقی در تمام دوران غزنویان در دربار آنان حاضر بود و در متن وقایع قرار داشت. وی از این دوران عبرت‌ها آموخت و حادثه‌های تلخ و شیرین فراوانی تجربه کرد و حاصل تجربه‌های خویش را در کتاب ارزشمند **تاریخ بیهقی** برای آیندگان به ثبت رسانید. خود وی در توصیف روزگارش می‌گوید: «عمرها باید و روزگارها، تا کسی آن تواند دید که من دیده‌ام». (بیهقی، ۱۳۵۶: ۲۵۰).

بیهقی با قلم سحرآسای خویش به حوادث خشک تاریخی، روحی پویا و زندگی جاودانه بخشیده است، به گونه‌ای که امروزه ارزش ادبی این کتاب نه تنها از ارزش تاریخی آن کم‌تر نیست، بلکه دست‌کم همپای آن می‌باشد. بخش عمده‌ای از این روح و زندگی مرهون تفسیرهایی است که از وقایع به دست داده و با نکته‌سنجی‌های خود فلسفه تاریخ خویش را پی‌افکنده است. روش تاریخ‌نگاری بیهقی را می‌توان به اختصار در موارد زیر جویا شد:

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

۱. اشمال بر اطلاعات درست و مستند

وقایعی که در **تاریخ بیهقی** آمده، برگرفته از یادداشت‌های روزانه نویسنده در دستگاه غزنویان است. وی حوادث را یا از مشاهدات مستقیم خود نقل کرده، و یا به روایت آن‌ها از افراد قابل اعتمادی که نام و سمت آن‌ها را قبل از نقل موضوع آورده، ذکر نموده است.

۲. امانت‌داری و دوری گزیدن از غرض‌ورزی و تعصب‌های شخصی

بیهقی با آنکه از صاحب منصبان درباری بوده، به هنگام نگارش کتاب خود به هیچ نحو زیر نفوذ دستگاه حکومت غزنوی نبوده است. این کتاب در زمانی نگارش یافته که

حکومت غزنویان منقرض شده و سلجوقیان بر ایران حکومت می‌کرده‌اند؛ بنابراین، تاریخ خود را به فرمان یا خواهش کسی ننوشته است. این امر سبب شده که وقایع را درست همان‌گونه که اتفاق افتاده‌اند، نقل کند، و بدون غرض و جانب‌داری و با حفظ جانب امانت به بیان و تفسیر وقایع بپردازد (بیش، ۱۳۷۳: ۹۱).

۳. ذکر انگیزه‌ها و پی‌آمدهای حوادث

در نگاه بیهقی هیچ حادثه‌ای بدون ارتباط منطقی با حوادث پیش از خود نیست. هر حادثه‌ای که در تاریخ رخ می‌دهد، علتی دارد و مایه تحولات و پی‌آمدهایی پس از آن می‌شود. این نکته از نگاه دقیق بیهقی پنهان نمانده و در جای جای کتاب ارزشمند خویش به ذکر علل و دلایل منطقی حوادث پرداخته است.

۴. بیان تاریخ دقیق رویدادها

یکی از محاسن برجسته تاریخ بیهقی، ثبت وقایع با ذکر تاریخ دقیق آنهاست (برات زنجانی، ۱۳۵۴: ش ۳ و ۴). به‌عنوان نمونه، در بیان واقعه سیل غزنین، منظره شروع باران و سرانجام در رسیدن سیل چنین جلوه‌گر است: «روز شنبه نهم ماه رجب میان دو نماز بارانکی خُرد خُرد می‌بارید، چنان که زمین ترگونه می‌کرد... تا باران قوی‌تر شد... و پاسی از شب گذشته، سیلی در رسید که اقرار دادند پیران کهن که بر آن جمله یاد ندارند و درخت بسیار از بیخ بکنده می‌آورد... و مدد سیل پیوسته چون لشکر آشفته می‌در رسید و آب از فراز رودخانه آهنگ بالا داد و در بازارها افتاد...» (بیهقی، همان: ۲۶۱).

۵. بیان مشروح وقایع

تاریخ‌نگاری در ایران قدیم غالباً به یکی از دو شیوه مطنب‌نویسی و موجزنویسی بوده است. در شیوه مطنب‌نویسی، نویسنده آن قدر حاشیه‌پردازی می‌کرد و به بهانه‌های مختلف از موضوع اصلی فاصله می‌گرفت که درک وقایع برای خواننده مشکل می‌شد. بسیاری از تاریخ‌نگاران، نوشتن تاریخ را بهانه‌ای برای ابراز فضل و هنر خود قرار می‌دادند. تاریخ‌هایی همچون *نقشه‌المصدر*، *تاریخ و صاف*، *تاریخ جهانگشا*، *دُرّه نادره* و

غیره، از نمونه‌های بارز این شیوه هستند. در مقابل آنها مورخانی بودند که به گفته بارتولد، به اختصار می‌نوشتند: «فلان پادشاه، فلان سالار را به فلان جنگ فرستاد و فلان روز جنگ یا صلح کردند و این، آن را یا او، این را، بزد و بر این بگذشتند.» (بارتولد، ۱۳۵۰: ۷۴).

بیهقی درباره وقایعی که خود گواه آنها بوده، بدون آنکه به حاشیه‌پردازی مشغول شود، مشروحاً سخن گفته و حق مطلب را کاملاً ادا کرده است. به گفته فروزانفر، «بیهقی اضافه بر مطلوب، یک جمله ننوشته، و توان گفت که الفاظ و معانی او موازی و مساوی است.» (فروزانفر، ۱۳۵۴: ۳۰۰).

۶. ذکر حکایت‌ها، تمثیل‌ها و اشعار مناسب

ملک‌الشعراى بهار در توصیف شیوه نویسنده بیهقی می‌گوید: وی «حکایات و تمثیل‌ها و اشعاری به مناسبت تاریخ و برای شاهد مدعا و افزونی پند و عبرت آورده است، هر چند ایراد این قبیل حکایات و اشعار و امثال، مانند کتب بعد به افراط نیست.» (بهار، ۱۳۶۳، ج ۱: ۶۸).

۷. ذکر اطلاعات جغرافیایی سودمند

علامه دهخدا دو نکته مهم را در روش تاریخ‌نگاری بیهقی برجسته کرده و گفته است: «کتاب بیهقی بهترین و کامل‌ترین سند تاریخ زمان مسعود است. در هیچ‌یک از مدارک تاریخ غزنه این قدر اطلاعات مفید و مناظر زنده از زندگی فردی و اجتماعی آن عصر به دست نمی‌آید و برای همین بیهقی یکی از بهترین مآخذ برای تصحیح اغلاط مورخین محسوب می‌شود ... اطلاعات جغرافیایی کتاب نیز به نوبه خود مهم است. بیهقی به واسطه دقتی که در ذکر تفصیل و جزئیات داشته، نام امکانه بسیاری را ذکر کرده است، و از اینجا برای روشن کردن مجهولات جغرافیایی قدیم می‌توان استفاده‌های شایانی کرد.» (دهخدا، ذیل ابوالفضل بیهقی).

۸. زیبایی بیان

یکی از ارزش‌های مهم **تاریخ بیهقی**، که آن را جاودانه ساخته است، مربوط به زیبایی بیان و شیوایی گفتار اوست. مرحوم بهار معتقد است که «در آن روزگار لطف و زیبایی خاصی در محاوره مردم غزنین و خراسان بوده و زبان فارسی در دربار محمود زیبایی و لطف و شیرینی خاصی پیدا کرده بود و توسط بونصر مشکان به نثر درباری و منشآت دیوان رسالت محمود راه یافته بود ... و سپس شاگردان وی آن را اختیار کرده‌اند». (بهار، ۱۳۶۳: ج ۲: ۸۵). به گفته مرحوم فروزانفر: «نثر بیهقی بی نظیر و فوق‌العاده استادانه و در عین حال روان و مؤثر است». (فروزانفر، همان: ۳۰).

دکتر یوسفی موشکافانه زیبایی‌های بیانی **تاریخ بیهقی** را مورد بررسی قرار داده است. وی تسلط بیهقی را بر زبان فارسی به روشنی تحلیل کرده و اسراری را که سبب شده تا این کتاب، خواندنی و گیرا شود، با آوردن مثال‌های متعدد ذکر نموده است. به گفته دکتر یوسفی «سرتاسر کتاب بیهقی شاهی است گویا از نثر خوش‌آهنگ و گوش‌نواز او. در این کتاب همه جا موسیقی کلام با اندیشه و معنی سازگاری درخشانی دارد، و این هم‌نواپی در اشمال فکر نویسنده مؤثر است. همچنان‌که در گفتار، آهنگ سخن به اقتضای معنی طبیعتاً متغیر است، بیهقی این نکته ساده ولی ظریف را دریافته و روحی چنین پر تپش در نوشته خود دمیده است» (یوسفی، ۱۳۶۶: ۸۲۷).

فلسفه تاریخ بیهقی

بی تردید، اثر بیهقی ارزش‌های تاریخی ویژه‌ای دارد. **تاریخ بیهقی** از لحاظ ساختار بیانی، گزینش و ترکیب وقایع و شیوه ارائه مطالب از «بهترین و صحیح‌ترین تواریخ فارسی به‌شمار می‌رود». (فروزانفر، همان: ۲۹۶). بیهقی تاریخ‌نگار بزرگی است که از چشم‌اندازی ویژه و با هدفی خاص و با رعایت اصول و معیارهای تاریخ‌نویسی در روزگاران پیشین، حوادث مهمی را که بر سرزمین ایران در عصر غزنوی گذشته، به تصویر کشیده است.

سؤالی که اینک مطرح می‌شود، آن است که بیهقی چه فهمی از تاریخ داشته و به دنبال یافتن پاسخ برای چه نوع «چراهایی» بوده، و به‌طور کلی، چه نوع فلسفه‌ای برای تاریخ در نظر داشته است؟ مسلّم است که بیهقی در پس هر حادثه‌ای، رازی را می‌جسته است. یقیناً در اندیشه بیهقی نه تنها بیان سلسله‌وار وقایع هدف یگانه و اصلی نیست - هرچند که همین امر نیز به نوبه خود مهم و ارزشمند می‌باشد - بلکه علاوه بر این، او در صدد بوده است تا با یافتن پاسخ‌های مناسب برای چرایی و چگونگی روی دادن وقایع، جایگاه و نقش انسان را در تاریخ بازگو کند و در پرتو وقایع گذشته، چهره حال انسان - ها را نشان دهد و از این طریق، با ترسیم خطوط اصلی نگاه خود به تاریخ و پی‌افکندن فلسفه‌ای ویژه، گوشه‌ای از حکمت والای خود را به نمایش بگذارد.

تاریخ بیهقی دارای نظام فلسفی و منطقی متقنی است. البته، این بدان معنا نیست که شیوه نگارش بیهقی، شیوه‌ای فلسفی است. اصولاً، نگاه و اندیشه فیلسوفانه، مسأله‌ای است که با نگرش فلسفی تفاوت دارد. شکولوفسکی هنر را «پوشاندن هنر» می‌داند (شفیعی، ۱۳۷۱: ۱۶). این گفته با اندک مسامحه‌ای بر **تاریخ بیهقی** قابل انطباق است؛ چرا که بیهقی فیلسوفانه سخن نمی‌گوید اما فیلسوفانه، در معنای دقیق کلمه، زندگی می‌کند، و فیلسوفانه به انتخاب، تفسیر و تعبیر وقایع می‌پردازد و سعی می‌کند نظام فکری و فلسفی متقنی را در تاریخ نگاری پی‌گیری نماید. خطوط اصلی فلسفه **تاریخ بیهقی** را می‌توان در قواعد زیر خلاصه کرد که در تمام اثر ارزشمندش بدان‌ها پای‌بند بوده است.

درک معنای دقیق تاریخ

آنچه وقایع‌نگاری صرف را از تاریخ‌نگاری علمی جدا می‌کند و در پرتو آن یک اثر تاریخی دارای فلسفه‌ای ویژه در بیانی خاص می‌شود، وابستگی انکار ناپذیری با فهم نویسنده از معنای تاریخ دارد، و بدون این درک، هیچ فلسفه تاریخی نمی‌تواند شکل بگیرد. دکتر فیاض به درستی به این نکته اشاره کرده و گفته است: «در همه مورخین قدیم ما شاید هیچ‌کس به قدر بیهقی معنی تاریخ را درست نفهمیده و به شرایط و آداب

تاریخ نویسی استشعار نداشته است. ابداعی که بیهقی در این فن آورده، حتی در نظر خود او بی سابقه بوده است. خود او می‌گوید: «در دیگر تواریخ چنین طول و عرض نیست، که احوال را آسان‌تر گرفته‌اند و شمه‌ای بیش یاد نکرده‌اند، اما من چون این کار پیش گرفتم، می‌خواهم که داد این تاریخ بدهم و به تمامی بدهم و گرد زوایا و خفایا بگردم، تا هیچ از احوال پوشیده نماند». او در صدد نوشتن تاریخی زنده و حساس بوده است. زیرا به قول خود بیهقی، «وی تاریخ را برای آیندگان می‌نوشته»، و به خوبی متوجه بوده است که آیندگان تاریخ زنده و حساس می‌خواهند. این است سرّ تفصیل پردازی‌های دلاویز و چهره‌سازی‌های زیبا، که مایه امتیاز این کتاب شده است» (فیاض، ۱۳۵۶: مقدمه).

دکتر زریاب با بیانی دیگر، به فهم بیهقی از تاریخ اشاره کرده و گفته است: «بیهقی حس یا احساس تاریخی داشته است. مقصود از حس یا احساس تاریخی، انگیزه درونی و عشق باطنی به دانستن تاریخ و تحقیق و ضبط آن است و بیهقی این حس را داشته و تاریخ خود را به داعی این احساس و شوق باطنی نوشته است... وظیفه دشوار مورخین جدید در همین است که پشت سر وقایع و رویدادهای بزرگ جهان، علل قریبه آن، یعنی محرکات متعددی اعم از اندیشه و احساس، را دریابند و در این‌باره حدس‌ها زنند و استدلال‌ها کنند که چه بسا در آن مصیب نباشند. بیهقی از این جهت کار مورخ امروزی را تا اندازه‌ای آسان کرده است. او خود در درون دستگاهی که حوادث قسمتی از آسیای مرکزی را می‌گردانیده، بوده است، و برای همین محرکات باطنی این حوادث را برای ما شرح می‌دهد. این محرکات عبارت‌اند از: حرص و آز بی‌پایان انسان و جاه طلبی‌ها و رقابت‌ها و پول دوستی‌ها و شهوت‌رانی‌ها و کینه‌توزی‌ها و انتقام‌جویی‌ها. وقتی که بیهقی را می‌خوانیم، با اطلاع از حادثه‌ای، از انگیزه انسانی آن نیز مطلع می‌شویم، و این امر را در مورخان دیگر کمتر می‌توان یافت» (زریاب‌خویی، ۱۳۵۰: شماره ۴). در واقع، خطوط عمده فلسفه تاریخ بیهقی در پرتو همین احساس و فهم نویسنده از تاریخ شکل گرفته است.

فاصله گرفتن از وقایع نگاری محض

در تاریخ بیهقی هر واقعه بر اساس واقعه پیش از خود رخ می‌دهد و مقدمه‌ای برای واقعه بعدی به حساب می‌آید. این امر یکی از دلایل مهم انسجام متن و ارتباط معنایی موضوعات گوناگون در این کتاب ارزشمند است. بیهقی با بهره‌گیری از این روش، امکان تشریح و تحلیل وقایع و نتیجه‌گیری بجا و مناسب از آنها را برای خود فراهم ساخته و توفیق یافته است تا حادثه‌های تاریخی را نه به‌عنوان پاره‌هایی جدا از هم، بلکه به‌صورت یکپارچه و به هم پیوسته در نظر مجسم کند. به گفته اقبال، «بیهقی خالی از نظر انتقادی نبوده، و با وجود آنکه تاریخ خود را در عصر غزنویان نوشته و خود مستخدم ایشان بوده، در کتاب خود چند جا سلطان مسعود را طرف انتقاد و اعتراض قرار داده است» (مجموعه مقالات اقبال، ۱۳۶۳: ۲۸۵).

کشف قوانین حاکم بر حوادث

انتخابی که بیهقی به‌صورت آگاهانه از میان مجموعه وقایعی داشته که می‌توانسته ارائه بدهد، او را به کشف قوانین حاکم بر حوادث رهنمون شده است. به بیان علامه اقبال لاهوری و با تغییری اندک در عبارات وی، بیهقی حوادث تاریخی را از یک‌سو تنظیم می‌کند، و از سوی دیگر می‌خواهد در وقوع حوادث معنایی را بیابد که به رویدادهای گذشته تسلسلی منطقی می‌دهد، زمان حال را روشن می‌کند و بر پاره‌ای از جوانب آینده پرتو می‌افکند. (صدیقی، ۱۳۶۲: ۱۲).

یافتن وجوه مشترک

به تعبیر پراپ، در ورای ظاهر بسیار متفاوت پدیده‌ها، خویشکاری‌ها و نقش‌های ویژه مکرر وجود دارد. در قصه‌ها اغلب کارهای مشابه به شخصیت‌های متغیر نسبت داده می‌شود. در واقع، شخصیت‌های قصه‌ها هر اندازه هم که با هم متفاوت باشند، غالباً کارها و عملیات یکسانی را انجام می‌دهند. بنابراین، برای بررسی قصه، این پرسش

اهمیت دارد که «اشخاص قصّه چه می‌کنند؟» ولی پرسش‌هایی نظیر اینکه «چه کسی چه کاری را انجام می‌دهد؟» و «چطور آن کار انجام می‌پذیرد؟»، به حوزه مطالعات فرعی تعلق دارد. (احمدی، ۱۳۷۰: ۱۴۵). بیهقی به این امر وقوف داشته است. از همین رو، با یافتن وجوه مشترک در حادثه‌های گوناگون، تلاش می‌کند تا در تبیین جنبه‌های متعدد فلسفه تاریخ خود به کشف قوانین تعمیم‌پذیری، از قبیل ناپایداری دنیا و عبرت‌انگیز بودن وقایع، آرمان‌سازی، و بیان اعاده و تکرار وقایع با شکل‌های مختلف، اقدام نماید.

جریان مستمر و واحد تاریخ

به اعتقاد بیهقی، رویدادهای گوناگون تاریخی یکباره اتفاق نمی‌افتند و سپس، برای همیشه از زندگی بشر محو نمی‌شوند. تاریخ دارای جریانی مستمر است، امروز را در چهره دیروز می‌توان دید، و فردا را از طریق آن می‌توان پیش‌گویی نمود.

در جای جای تاریخ بیهقی چندین گواه برای اثبات مدعای یاد شده آمده است؛ به عنوان نمونه، پس از مرگ حسنک وزیر، می‌گوید: «وی رفت و آن قوم که محضر ساختند رفتند و ما را نیز نباید رفت...». (بیهقی، همان: ۲۶). پس از فروگرفتن علی‌حاجب، می‌نویسد: «این است روزگار علی و روزگار قومش که به پایان آمد، و احمق کسی که دل در این گیتی غدار فریفتگار بندد و نعمت و جاه و ولایت او را به هیچ شمرد و خردمندان بدو فریفته نشوند...» (همان: ۶۰). همچنین، پس از کشته شدن ارسلان خان ترک به دست برادرش بغراخان، همین اندیشه تکرار می‌شود: «و سخت عجب است کار گروهی از فرزندان آدم علیه‌السلام که یکدیگر را بر خیره می‌کشند و می‌خورند از بهر حطام عاریت را، به آن‌گاه خود می‌گذارند و می‌روند، تنها به زیر زمین با وبال بسیار، و در این چه فایده است؟ یا کدام خردمند این اختیار کند؟» (همان: ۱۹۷).

کشف جوهره ارزش‌های انسانی

در نگاه بیهقی انسان از آن حیث که انسان است، تغییر نپذیرفته؛ از این رو، جوهره ارزش‌های انسانی و دغدغه‌هایی که پیش روی انسان امروزی است، با آنچه برای بشریت در گذشته مهم بوده، مشترک است. فقط در هر دوره شکل بروز و ظهور آنها تفاوت می‌کند. عبرت‌آموزی وقایع دقیقاً وابسته به همین نکته است.

قانون‌مندی تاریخ

بیهقی در پس حوادث گوناگون به بررسی علت وقایع می‌پردازد و در سایه کشف علیت، در تلاش است با اندرزهای خود وظیفه آدمی را به او گوش‌زد نماید و دلایل پیروزی و شکستی را که دامن‌گیر ملت‌ها می‌شود، در برابر مخاطب خود به تصویر بکشد.

فلسفه تاریخ از نگاه بیهقی

واژه تاریخ حاوی دو مفهوم اصلی است: نخست کلیه اعمال گذشته انسان؛ و دوم شرح یا بازگویی آن اعمال به صورتی که ما امروز آن را بازسازی می‌کنیم (والش، ۱۳۶۳: ۱۶). این امر در شناخت فلسفه تاریخ حایز اهمیت است؛ زیرا، در آن واحد دو زمینه را برای فلسفه تاریخ فراهم می‌سازد؛ این دو زمینه عبارت‌اند از: «تفکر انتقادی درباره روش‌های تعقل تاریخی»، و «کوشش در راه ساخت یک نظام تاریخی به شکل مجموعه قوانینی که سیر تاریخ را به‌طور کلی فرا می‌گیرد». (پاشایی، ۱۳۶۹: ۵۶۷).

فلسفه تاریخ از نگاه بیهقی بیشتر ناظر بر مفهوم دوم است. خطوط عمده این نظام را می‌توان از طریق تفسیرهایی که توسط وی از وقایع و رویدادها ارائه می‌شود، بازسازی نمود. بررسی تاریخ بیهقی از این منظر، ما را به چند اصل مهم رهنمون می‌سازد:

ناپایداری جهان

جهان هستی به منزله بستری است که تمامی اعمال و حالات آدمی در آن جریان دارد؛ اما هیچ یک پایدار و همیشگی نیست. خوشی‌ها و شادکامی‌ها به سرعت

می‌گذرند، و بدی‌های آن نیز دوامی ندارند. بیهقی، ناپایداری را جوهره زندگی و جهان یافته و بارها به آن اشاره کرده است. قسمت عمده وظایفی که بیهقی برای خوانندگان خود در نظر گرفته و آن‌ها را به آن توصیه نموده است، در رابطه با همین ناپایداری دنیاست. ناپایداری دنیا سبب تقویت اندیشه مرگ، خدا باوری و دین‌داری، انسانیت و مروت، نیکی کردن به هم‌نوع، بزرگواری، و به‌طور کلی، کرامت و عزت آدمی در بیان بیهقی شده است. عبارات زیر نمونه‌هایی بسیار اندک از بیان والا و مؤثر بیهقی درباره ناپایداری دنیا و یادآوری وظایف آدمی در قبال آن است:

«احمق مردا که دل به این جهان بندد، که نعمتی بدهد و زشت بازستاند». (بیهقی، همان: ۱۸۷). او در نکوهش دین‌داری گفته است: «و به عجب مانده‌ام از حرص و مناقشت با یکدیگر و چندین وزر و وبال و حساب و سبقت که درویش گرسنه در محنت و... و توانگر با همه نعمت؛ چون مرگ فراز آید، از یکدیگر بازشان نتوان شناخت» (همان: ۲۶۶). وی پس از بیان شکست دندانقان می‌گوید: «این حکایت را برای آن آوردم تا خوانندگان را مقرر گردد که دنیای دو رنگ به نیم پیشیز نیرزد». (همان: ۶۰۹).

عبرت انگیزی

تدبیر و بازنگری در زندگی پیشینیان زمینه‌های عبرت‌انگیزی وقایعی را که بر آنان گذشته است، فراهم می‌سازد. با این حال، توجه به این نکته ضروری است که عبرت گرفتن از تجربه درگذشتگان فقط در صورتی امکان‌پذیر خواهد بود که اولاً آگاهانه صورت پذیرد، ثانیاً آدمی حق انتخاب داشته باشد، و ثالثاً سرشت و سرنوشت انسان در طول تاریخ یکسان و تغییرناپذیر باقی مانده باشد؛ زیرا، اگر سرشت و جوهره زندگی تغییر کند، مطالعه گذشته به قصد عبرت گرفتن، عقیم خواهد بود و خالی از هر گونه سودی برای امروز.

به گفته استاد زرین کوب، «آشنایی با تاریخ، انسان را از بسیاری فریب‌های حقارت آمیز، از بسیاری دل‌خوشی‌های بی‌حاصل نگه می‌دارد و نگاه انسان را آن مایه قدرت و تعمق می‌بخشد که در وادی حوادث، آنجا که چشم عادی چیزی نمی‌بیند، نفوذ کند و زندگی محدود و کوتاه خویش را از طریق تاریخ، با زندگی گذشتگان، با زندگی دراز گذشته انسانیت، پیوند دهد و آن را عمیق‌تر و پر معنی‌تر کند». (زرین کوب، ۱۳۶۲: ۱۸).

در واقع، هدف تاریخ‌نگاری در جهان اسلام با استناد به قرآن کریم که می‌فرماید: «وَلَقَدْ كَانَ فِي قَصَصِهِمْ عِبْرَةٌ لِّأُولِي الْأَلْبَابِ» (یوسف / ۱۱۱)، همین عبرت‌گیری است. می‌توان از آمد و رفت پیشینیان در پهنه دنیا، آمد و رفت خویش را به عینه مشاهده نمود. حضرت علی (ع) در سفارش به امام حسن (ع) می‌فرماید: «دلت را به اندرز زنده دار و به پارسایی بمیران. خبرهای گذشتگان را بدو عرضه دار، و آنچه را به آنان که پیش از تو بودند رسید، به یادش آر؛ و در خانه‌ها و بازمانده‌های آنان گرد، و بنگر که چه کردند، و از کجا به کجا شدند و کجا بار گشودند و در کجا فرود آمدند. آنان را خواهی دید که از کنار دوستان رخت بر بستند و در خانه‌های غربت نشستند، و چندان دور نخواهد بود که تو یکی از آنان خواهی بود» (نهج البلاغه، ۱۳۶۸: ۸-۲۹۷).

در تاریخ بیهقی تحت تأثیر همین آموزه مهم و با بهره‌گیری از فراست بیهقی، بارها و بارها بر عبرت‌انگیزی جهان تأکید شده است؛ به گونه‌ای که کمتر واقعه‌ای را می‌توان در آن یافت که عبرت‌آموز نباشد، و بیهقی خواننده خویش را به عبرت‌گیری از آن فرا نخوانده باشد. به گفته نفیسی، «تاریخ بیهقی، تاریخ مفصل زمانی است که عبرت‌های بسیاری در بر دارد». (بیهقی ۱۳۵۴: ۱۲).

عبارات زیر نمونه‌هایی از عبرت‌آموزی تاریخ، از نگاه بیهقی است: «سخت عجب است کار گروهی از فرزندان آدم علیه‌السلام که یکدیگر را بر خیره می‌گشتند و می‌خورند از بهر حطام عاریت را، و آن‌گاه خود می‌گذارند و می‌روند تنها به زیر زمین با وبال بسیار، و در این چه فایده است و یا کدام خردمند این اختیار کند؟ ولکن چه کنند که چنان روند که با قضا مغالبت نرود». (بیهقی، همان: ۱۹۷).

بدین ترتیب، بیهقی در ضمن بسیاری از حادثه‌ها، زبان به پندهای عبرت انگیز و نکوهش خوی‌های زشت و ناپسند می‌گشاید و ... مثل‌ها و برخی ابیات، صفت‌ها و خوی‌های نیک انسانی و بشر دوستی را می‌ستاید. با اینکه ناگزیر است حادثه‌های پیکارها و خونریزی‌ها را یاد کند؛ با این همه، هیچ‌گاه از ابراز نفرت خود نسبت به این‌گونه ددمنشی‌ها غافل نمی‌نشیند، چنانکه می‌گوید: «و سخت بزرگ حماقتی دانم که کسی از بهر جاه و حطام دنیا را، خطر ریختن خون مسلمانی کند». (همان: ۴۲۵).

قانون‌مندی تاریخ

در نگاه بیهقی هیچ واقعه‌ای بر اساس تصادف محض به‌وجود نمی‌آید و سرنوشت هیچ ملتی زاده‌تقدیر نیست؛ بلکه رفتار، اخلاق و کارهایی که مردم انجام می‌دهند، سرنوشت آنان را رقم می‌زند. *قرآن کریم* به روشنی تصریح می‌کند که خداوند بر جهان هستی قوانینی حاکم نموده که تغییر پذیر نیستند، آنجا که می‌فرماید: «فَلَنْ تَجِدَ لِسُنَّةِ اللَّهِ تَحْوِيلًا» (فاطر/ ۴۳). این تغییر ناپذیری از آن روست که قوانین حاکم بر جهان هستی بر اساس شرایط زمانی و مکانی به‌وجود نیامده‌اند، تا با تفاوت شرایط رنگ و جلوه‌ای دیگر بیابند.

تاریخ بیهقی پر است از دوره‌های شکست و پیروزی، حاکمیت متوالی نور و ظلمت، و در آن، شاهد اعتلا و انحطاطی هستیم که دامن‌گیر ملت ایران می‌شود. تغییری که در سرنوشت مردم به‌وجود می‌آید، ناشی از مشیت الهی و جبر تاریخ و تصادف کور نیست. بیهقی تغییر را بر اساس دو عامل بیرونی و درونی ارزیابی می‌کند و معتقد است که تا عامل درونی به وقوع نپیوندد، عامل بیرونی توان ایجاد هیچ حادثه‌ای را نخواهد داشت. به تعبیر *قرآن کریم*، «إِنَّ اللَّهَ لَا يُغَيِّرُ مَا بِقَوْمٍ حَتَّىٰ يُغَيِّرُوا مَا بِأَنْفُسِهِمْ» (رعد/ ۱۱). شکست زاده‌فساد تدریجی است که در میان مردم و رهبران‌شان به‌وجود می‌آید و در همه زمینه‌های زندگی‌شان ریشه می‌دواند. واقعه «جنگ دندانقان و شکست مسعود» یکی از نمونه‌های زیبای این امر است. بیهقی در شرح این ماجرا مفصلاً سخن گفته

است: «... این حکایت را برای آن آوردم تا خوانندگان را مقرر گردد که دنیای دو رنگ به نیم پیشیز نیرزد». (بیهقی، همان: ۶۰۹).

اطلاق یا تعمیم زمانی

بیهقی معتقد است هیچ یک از ماجراهایی که در تاریخ به وقوع می‌پیوندند، ایستا و محدود به خود نیستند. تصور اینکه تاریخ زندگی بشر در یک مقطع متوقف شود و در آن حادثه‌ای به وقوع بپیوندد و کامل شود و با تکمیل آن، مجدداً تاریخ آغاز شود، تصویری است باطل. به اعتقاد هایدگر، فلسفه تاریخ در این نکته خلاصه می‌شود که آدمی در آن به بازیابی خلاق گذشته اقدام می‌کند (پالمر، ۱۳۸۴: ۱۴).

بیهقی با اطلاق و رهاسازی وقایع از بستری که در آن به وقوع پیوسته‌اند، آنها را با زمان حال مرتبط می‌سازد. اطلاق و تعمیم به معنای آوردن مو به موی گذشته در ظواهر کنونی نیست، بلکه آوردن جوهره تجربه انسان پیشین و انتقال آنچه در زندگی گذشتگان جنبه اساسی دارد، به زمان حال، و افزودن آن به تجربه انسان کنونی از هستی است. گادامر ادعا می‌کند «فهم همواره متضمن اطلاق به زمان حال است.» (همان: ۲۱۱).

به گفته دکتر زرین کوب، «مجردترین و خالص‌ترین لذتی که از تاریخ حاصل می‌شود، یک نوع تجربه عرفانی است. وجدان وحدت و استمرار تاریخ انسانیت شاید به حقیقت چیزی جز همین وحدت و استمرار نیست.» (زرین کوب، ۱۳۶۲: ۲۶). دیلتای، آگاهی تاریخی را «نحوه‌ای از بازشناسی خویش» می‌داند. (پالمر، همان: ۱۹۶). گادامر نیز تأکید می‌کند که «زمان حال فقط از طریق نیت و نحوه‌های دیدن و پیش برداشت‌های به ارث مانده از گذشته دیده و فهمیده می‌شود. گذشته، مانند توده‌ای از امور واقع نیست که بتواند موضوع آگاهی قرار گیرد، بلکه دقیقاً جریان سیالی است که ما در آن حرکت و مشارکت می‌کنیم. پس تاریخ چیزی در برابر ما نیست، بلکه چیزی است که ما در آن قرار می‌گیریم و از طریق آن وجود داریم.» (همان: ۱۹۵).

بیهقی با نبوغ خویش این نکته را درک کرده و با رها سازی وقایع از بستر زمانی و مکانی خود و انتقال جوهره آنها به زمان حال، یکی از اصول فلسفه تاریخ خویش را پی افکنده است و با استناد به سرگذشت اشخاص تاریخی، بارها و به شکل های مختلف اندرزهای خویش را بازگو نموده است و حکمتی را که می جسته، به مخاطبان خود یادآور شده است.

اعاده و تکرار

نگاه نکته یاب بیهقی در ورای وقایع و حوادث تاریخی عصر خود به این نکته رسیده است که هیچ چیز تازه ای در جهان اتفاق نمی افتد، همه پدیده ها به گونه ای، تکرار نمونه های نخستین و ازلی هستند. تکرار مستمر وقایع و تاریخ، جهان را پیوسته نو و تازه نگه می دارد. گذر زمان فقط پیدایش و هست شدن چیزها را ممکن می سازد، اما هیچ گونه تأثیر نهایی بر وجود آنها ندارد؛ چرا که خود زمان نیز همواره در حال نو شدن است. رویدادهای زندگی بشر پیوسته به تکرار خود می پردازند. هم از این روست که با توجه به ساختار پنهان آنها، می توان عناصر ثابتی را یافت که به اقتضای روزگاران، در هر بُرهه زمانی به شکلی نو نمایان می شوند. مولانا در این زمینه چقدر دقیق و زیبا، و در عین حال، مبتنی بر واقعیت سروده است که:

قرن ها بر قرن ها رفت ای همام وین معانی برقرار و بر دوام
شد مبدل آب این جو چند بار عکس ماه و عکس اختر برقرار
(مولوی، ۱۳۶۳: ۴۵۳)

نتیجه گیری

بر اساس آنچه گذشت، می توان بیهقی را تاریخ نگاری هنرمند و بزرگ دانست که بیان سلسله وار وقایع، هدف یگانه و اصلی او از نگارش **تاریخ بیهقی** نیست، بلکه در کنار این

هدف، نگاه خاص وی به وقایع و تفسیرهایی که از آنها ارائه می‌دهد، نوعی فلسفه تاریخ را نیز پی‌افکنده است.

بیهقی تفسیر وقایع را به صورت‌های مختلف، از جمله نتیجه‌گیری‌های پایانی حوادث، انتخاب دقیق و جهت‌دار وقایع، و در لابه‌لای کنش‌ها و گفتار شخصیت‌های تاریخی ارائه می‌دهد و با شگردهایی ویژه، نظام فکری خویش را در بیان فلسفه تاریخ قاعده‌مند می‌سازد.

فلسفه تاریخ بیهقی بر پایه این اصول شکل گرفته است:

۱. ناپایداری دنیا
۲. عبرت‌انگیزی وقایع
۳. قانون‌مندی تاریخ
۴. اطلاق و تعمیم زمانی
۵. اعاده و تکرار.

